اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیدنا رسول‌الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنهٔ الدائمهٔ علی اعدائهم اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الرحیم.

عرض کنم که بحثی که بود این روایاتی را که در باب به اصطلاح، در باب حلف بود در باب قسم دادن یهودی و نصرانی بود، عرض کردیم روایتی که در این جهت از نظر سیر تاریخی بخواهیم نگاه بکنیم، ابتداءً از امیرالمؤمنین نقل شده که حضرت فرمود، این روایت امیرالمؤمنین را آنی که سند روشن دارد در این جلدی که الآن دست من هست صفحه پانصد و سی و نه جلد بیست و چهار جامع الاحادیث، باب به اصطلاح نه،

س: الآن دنبال عذر می‌خواهم انتخاب آن متنی

ج: نه می‌خواهم بگوییم این روایت یستحلفونی که در کتاب محمد ابن مسلم آمده سابقه‌اش چه بوده؟ حالا غیر از متن، سابقه چه بوده؟ این‌جا از کتاب محمد ابن قیس قال سمعت اباجعفر یقول که این محمد ابن قیس عن ابی جعفر این همان کتاب قضایا و سنن و احکام است عرض کردیم یک مقداری از این کتاب، این کتاب اساساً حدوداً سال‌های شاید چهل پنجاه تا شصت هفتاد، در کوفه مطرح می‌شود به نام امیرالمؤمنین از کتاب‌هایی نیست که در مدینه مطرح شده، اصولاً در کوفه مطرح، شرح مفصلی چند جلسه صحبت کردیم راجع به این کتاب، و این کتاب بین شیعه رایج می‌شود خود امیرالمؤمنین چون معروف بودند که صاحب تألیف هستند این خودش کمک می‌کرد به این‌که این کتاب انتشار پیدا کند، و به لحاظ تاریخی هم اولین کتابی که در عالم اسلام مبوب مطرح شده این کتاب است، کتاب الصلاهٔ، کتاب الصوم این طوری کتاب کتاب است چون یک عده نوشتار از صحابه نقل می‌شده مثل صحیفه صادق که از عبدالله پسر عمرو عاص نقل شده اما آن مبوب نیست حالا هزارتا یا بیشتر یا کمتر روایت عن رسول‌الله ایشان نقل می‌کند، مهم‌ترین کتابی که اهل سنت به عنوان صحابه عن رسول‌الله دارند همین کتاب است اصطلاحاً صحیفه صادقه بهش می‌گویند، دارند عده‌ای از صحابه عن رسول‌الله نوشتار لیکن مهم‌ترین نوشتار این است الآن نوشتاری که خود صحابه نوشتند،

س: بعد از منع حدیث هم نوشته شده،

ج: اصلاً این منع حدیث اصلاً

س: ثابت نیست،

ج: بلی ثابت نیست، آنی که عمر در حقیقت منع کرد منع حدیث نیست منع تدوین سنن است اشتباه کردند، منع حدیث به این معنی که زیاد نقل نکنید حرف‌های ضعیف از پیغمبر نقل نکنید و معلوم نیست که اصل تحدیث یا اصل کتاب حدیث و این شخص کتابت الحدیث را بیشتر ابوسعید خدری نقل می‌کند از عمر، معروف به عمر نیست و عبدالله پسر عمرو عاص می‌گوید از سال هشتم هجری از ماه رمضان که فتح مکه انجام شد، من شروع کردم به نوشتن از رسول‌الله عمرش هم بین پانزده تا شانزده سالگی است در سن پانزده شانزده سالگی چون حدود هجده سالگی هم پیغمبر رحلت فرمودند، می‌گوید نوشتم بعد هم قریش بر من اشکال کردند این‌هایی که در مدینه بودند، به پیغمبر هم عرض کردم که می‌گویند ننویس از رسول‌الله چون انه بشر، گاهی حالت

غضب دارد ناراحت است، حضرت فرمود اکتب فو الذی بعثنی بالحق یا ارسلنی بالحق لایخرج من ههنا یعنی اشاره به دهن مبارک‌شان الا الحق که پیغمبر اجازه این مهم‌ترین کتاب و نوشتاری است که مستقیماً صحابه از رسول‌الله نقل می‌کنند عرض کردم، لیکن ظهور در حدود سال‌های صد حالا یک کمی زودتر پس‌تر عقب‌تر توسط نوه پسر عبدالله که معروف است به عمرو ابن شعیب این عمرو پسر شعیب پسر محمد پس عبدالله نوه پسر عبدالله پسر عمرو عاص ایشان این کتاب را پخش می‌کند خودش متوفای به نظرم صد و بیست و شش است اولین حدیثش هم همین چهارتایی است که نهی رسول‌الله عن بیع و شذها عن بیعین فیه الی آخره، نهی عن بیع یا ربح مالم یقبض یا عن به اصطلاح مالم یضمن دارد مالم یقبض دارد الی آخره، حالا آن خیلی بحث‌های لطیف تاریخی دارد عرض کردم این کتاب در اوائل قرن دوم تقریباً می‌شود گفت اولین کتابی است که منسوب به صحابه است، در همین زمان‌ها هم کتاب مسند زید را توسط باز نوه صحابه زید از پدرش حضرت سجاد از پدرشان حضرت سیدالشهداء از امیرالمؤمنین اصولاً از اوائل قرن دوم عده‌ای از صحابه نوشتارهایی را به جدشان نسبت دادند این را هم ما مفصل در بحث تدوین آن‌جا مفصل متعرض شدیم که وقتی آمدند سنن را بنویسند از کجا جمع آوری کردند اصولاً جمع آوری سنن پیغمبر از کجا، این‌ها هم از خود صحابه مستقیم، مهم‌ترینش همین مال عمرو است عبدالله است و مثلاً غیر مستقیمش صحیفه عمره بنت عبدالرحمن این از انصار است عمره بنت عبدالرحمن انصاریه ایشان هم کتابی دارد که ازش گاهی تعبیر به سنن عمره شده، ایشان هم به اصطلاح نوشته لیکن از عایشه گرفته مستقیم نه، خودش صحابی نیست از عایشه عن رسول‌الله این هم جزء کتاب‌های مهمی است که حتی دارد عمرو ابن عبدالعزیز در بعضی‌هایش دارد که وقتی فرستاد مدینه سنن پیغمبر را جمع بکنید، گفت از سنن عمره هم نقل بکنید این عمره این است سنن عمره دیگر کتابی است مال نمی‌دانم برادر عبدالله ابن منبه، یا وهب ابن منبه، وهب عن ابی هریره عن رسول‌الله این هم نوشتاری است که بعدها مقدار زیادش تقریباً در همین کتاب مسند احمد آمده هست موجود است چاپ هم کردند من دیدم سابقاً نه خریدم نسخه‌اش را یک نسخه کوچکی است، صحیفه عبدالله ابن منبه، وهب منبه عن ابی‌هریره عن رسول‌الله نمی‌دانم چهار صد و چهل و چهارتا چقدر حدیث این هم نوشتار است یک بحثی را ما راجع به نوشتارها، چون این‌ها نوشتارها در بحث‌های متن خیلی تأثیرگذار است چون نوشتار موجود بوده،

س: چرا صادقه گفتند اولی را،

س: صحیفه صادقه چرا می‌گوید اسمش را

ج: اسم خودش گذاشته صادقه،

س: بعد صحبتش کلاً چند جلسه‌ای شد

ج: می‌دانم حالا نمی‌خواهم، نه می‌دانم می‌خواهم بگویم که آنی که بیشتر در بین شیعه شد صحیفه جامعه اهل بیت بیشتر جامعه را در مقابل صادقه، ان عندنا الجامعه این صحیفه جامعه است در مقابل صادقه این صحیفه جامعه خب عبارات مختلف است آنی که در روایات ماست یکی است آنی در کوفه منتشر شده چیز دیگری است می‌خواهم این را بگویم و این کتاب یواش یواش خب خواهی نخواهی به مدینه هم می‌رسد و موضع گیری‌های ائمه، و اجمالاً یک مقدارش توسط امام باقر تأیید می‌شود هذا قول علی ابن ابی طالب هم دارد در یکش، تأیید می‌شود زمان امام صادق خیلی این کتاب مورد نقد قرار گرفت، چون این می‌خواهم تأثیرش را می‌خواهم بگویم، و خیلی از روایاتش مورد چیز، لذا این کتاب یواش یواش بین امامیه متروک می‌شود می‌خواهم این را بگویم

این کتاب، لیکن فیمابعد مثلاً بین زیدی‌ها یا اسماعیلی‌ها خود قاضی نعمان دو سه نسخه از این کتاب در اختیارش بوده ازش نقل می‌کند، در دعائم نقل می‌کند در غیر دعائم هم که نسخه را می‌آورد در ایضاح هم سند به نسخه دارد، این کتاب می‌خواهم این نکته را بگویم که اگر صاحب دعائم قبول کرده احتمالاً به خاطر اعتماد رو همین، چون صاحب دعائم این مطلب را قبول کرده البته به عنوان قال جعفر ابن محمد، و یستحلف اهل الکتاب بکتابهم و ملتهم، به این متن ما الآن نداریم از جعفر ابن محمد، به این متن آن‌که اول بار در شیعه نسبت داده شده به امیرالمؤمنین است حالا احتمالاً نظر امام صادق این بوده که شاید بعضی از این احکام جنبه‌های ولایی و حکومتی داشته، چون در زمان حکومت حضرت بوده جنبه‌های ولایی داشته در بعض جاها هم حضرت انکار می‌کنند مثلاً در کوفه یک چیزی را نقل کردند حضرت می‌فرمایند کذبوا علی علی، دروغ گفتند این مطلب نیست، این دورنمایی تاریخی در ذهن باشد من عمداً این مقدمات را گفتم که اصولاً معلوم می‌شود از زمان امام صادق این کتاب تقریباً می‌شود گفت متروک می‌شود و الا عبارت نجاشی شاهد به این است که تا زمانی ایشان کتاب موجود بوده، نجاشی عبارت را می‌آورد تا زمان نجاشی قرن پنجم، نسخه‌های کتاب موجود بوده ایشان حتی ابواب کتاب را و هیچ کدام از صحابه اولین کتابی که در دنیای اسلام مبوب است و ابواب فقه هست همین کتاب است قضایا و سنن و احکام یا سنن و احکام و قضایا این کتاب به اصطلاح اولین کتاب است که مبوب است نجاشی هم می‌گوید و ذکر باباً باباً ایشان نقل می‌کند از اولش هم نقل می‌کند ما هم داریم، یک روایت دیگر هم چون زیاد حالا بحثش را کردم دیگر نمی‌خواهم تکرار، آن وقت در کتاب قاضی نعمان از این نقل می‌کند از همین کتاب امیرالمؤمنین سلام الله علیه لیکن بین شیعه تقریباً متروک می‌شود آن وقت این روایت را می‌خواستم جهت، حالا غیر از آن بحث متن که مطمح نظر ماست آنی که ما الآن داریم ابتداءً به امیرالمؤمنین نسبت داده شده، بلی که احتمالاً امام باقر نسبت به محمد ابن قیس بجلی که صحبت شد، البته این روایت محمد ابن قیس هم ظاهراً یک شب همین‌جا بحث کردیم یا بحث‌های دیگر بود یادم نمی‌آید در همین بحث متن متعرض شدیم یا بحث دیگری بود که بین علماء مشهور شده چهارتا محمد ابن قیس داریم یکش مجهول است یکش هم کذا، عرض کردیم این‌ها همه اوهامی است که پیدا شده از کلام نجاشی، محمد ابن قیس را که بیشتر این چیزهایی که نوشته شده واقعیت ندارد،

س: اشاره شد آن را برای بحث

ج: بحث‌هایی آقای مختاری، به نظرم یک‌جایی در همین بحث هم شاید متعرضش شدیم

س: مختصری

ج: بلی مختصری که این یک وهمی عجیبی پیدا شده خیال کردند محمد ابن قیس مشترک بین از عبارت نجاشی فهمیدند مشترک بین چهار نفر است نه این طور نیست محمد ابن قیس بجلی یک نفر است و ظاهراً ظاهراً و العلم عندالله ایشان کتاب قضایا را عرضه بر امام باقر می‌کند ظاهراً ظاهراً امام باقر بخشی از قضایا را تأیید می‌کنند ظاهرش این طور است اما ما از محمد ابن قیس، غیر از این طریقی که هست، و این طریق عاصم ابن حمید آنی که عاصم نقل می‌کند بخشی از کتاب قضایاست از بخش قضایا امیرالمؤمنین اما از غیر قضایا از وضوء و این‌ها هم ما داریم لیکن از این طریق نیست عرض کردم شرح مفصلی می‌خواهد که حالا جایش این‌جا نیست، حالش را هم نداریم تکرار هم کردیم دیگر، آن وقت این دقت بکنید، آن وقت در کتاب فقیه این جوری دارد، قضی علی علیه السلام این بعضی‌ها آمدند گفتند که قضی علی مرسل است ایشان سند نیاورده، عرض کردیم روایات

محمد ابن قیس عن ابی جعفر را بعضی‌هایش را مرحوم شیخ صدوق به این عنوان آورده قضی، این از همان کتاب قضایاست از همان کتاب عاصم ابن حمید عن محمد ابن قیس است، نگویند این مرسل است این‌ها مرسل حساب نمی‌شود این به همان طریقی است که خدمت‌تان عرض کردم، آن وقت در آن‌جا دارد که استحلف رجلاً من اهل الکتاب بیمین صبر، این روایت می‌شود شاهد جمع قرار بگیرد لیکن عرض می‌کنم چون متأسفانه روایت بعدی مطلق آمده و آن این‌که بگوییم اگر یمین یمین صبر باشد به کتاب‌شان قسم بخورند یمین صبر یمین دادگاهی قسمی که در دادگاه می‌خواهند بخورند اما اگر قسم غیر دادگاهی باشد در دادگاه نباشد نه فقط به الله، مثلاً در بازار می‌گوید چند فروختی؟ می‌گوید این قدر مثلاً بگوید به پدر نه این نمی‌شود آن‌جا یعنی اگر به دادگاه و یک جهت اجتماعی باشد می‌شود به مقدسات خودش قسم بخورد اما اگر قسم عادی است فقط به الله باید باشد به هرحال در این روایت درش روایتش این روایت کلمه صبر آمده مثل بقیه روایات نیست این روایت را مرحوم به اصطلاح تهذیب و استبصار، بازهم تهذیب از کتاب حسین ابن سعید آورده، در همین نوادر موجود هم همین هم هست، خیلی عجیب در همین نوادر موجود هم باز همین هست از حسین ابن سعید اسم حسین توش نیست نوادر احمد عن محمد ابن قیس قال سمعت اباجعفر یقول این معلوم نیست سمعت باشد این‌جا هم ابوجعفر دارد سمعت اباجعفر یقول لیکن مرادشان عرضه کتاب است و این قسمت از کتاب را قبول کردند آن وقت ببینید ما اصولاً به طور کلی، چه در مورد افراد، چه در مورد تاریخ، چه در مورد احکام، گاهی اوقات یک مطلب را مستقیم بهش می‌رسیم به طور کلی می‌خواهم عرض کنم، گاهی اوقات نه مستقیم به آن نمی‌رسیم یک دورنمایی را ارائه می‌دهیم، مثلاً این توثیقاتی که داریم توثیقات خاصه که گفته باشد ثقه این مستقیم بشود اما گاه گاهی توثیقات عامه داریم توثیقات عامه در حقیقت یک دورنمایی را نشان می‌دهد نه این‌که حال این شخص بخصوصه را، یک به طور کلی کسانی که مثلاً فرض کنید ابن ابی عمیر نقل می‌کند ثقات هستند این‌ها یک دورنمایی این مطلبی را که الآن می‌خواهم عرض بکنم یک دورنمایی را نشان می‌دهد می‌خواهم این نکته فنی‌اش روشن بشود، پس یک روایت ما ابتداءً از محمد ابن قیس داریم، که این تاریخش واضح است کتاب در کوفه مطرح شده بعد به مدینه رسیده قسمتش توسط به اصطلاح، حالا چرا این قسمت را از عاصم نقل کردند احتمالاً محمد ابن قیس کتاب را کامل دیده عاصم به حضرت صادق عرضه داشته حضرت یک قسمت‌های قضایا را قبول کردند چون آنی که الآن بین اصحاب مطرح است قسمتی است که عاصم نقل، مثلاً ما عبید را هم داریم اما عبید از احکام درش هست احتمالاً آن تمام کتاب باشد حالا این را احتمالاً بعضی، به هر حال این مطلب در کتاب مرحوم شیخ آمده شیخ هم این مطلب از مثلاً مرحوم شیخ طوسی گاهی از این کتاب عاصم از کتاب کلینی نقل می‌کند، کلینی این حدیث را نیاورده صدوق این را قبول کرده کلینی این را قبول نکرده و شیخ طوسی هم که غالباً از کلینی نقل می‌کند از حسین ابن سعید آورده که منصف است کتابش، و در این نوادر احمد هم الآن موجود است به همین ترتیب الآن، عرض کردم من مقابله کردم شیخ مطالبی را نقل می‌کند که البته این‌جا به اسم حسین ابن سعید شروع کرده، بعینه در این نوادر موجود است البته سند حذف شده فعلاً در این نسخه نوادر،

س: نوادر همه اینها را ردیف آورده

ج: خیلی عجیب است بلی این هم خیلی عجیب است، آن وقت غیر از این، این قوی‌ترین مصدر ماست غیر از این هم ابوالبختری معروف خذله الله به قول معروف ایشان هم نقل کرده عن ابیه عن

کان یستحلف الیهود و النصاری بکنایسهم و یستحلف المجوس ببیوت نیرانهم، به مقدساتی که دارند می‌بردند این به اصطلاح خودشان تغلیظ در یمن است اسمش است تغلیظ در یمین این‌که مثلاً یکی از کارهایی که حاکم می‌کند بعضی می‌گویند مطلقاً مستحب است، قسم را مغلض بکند مؤکد بکند آن وقت برای مؤکد شدن مثلاً طرف را ببرد در مسجد قسم بدهد یکی از راه‌های تغلیظ به راه مکان است، این احتمالاً مال تغلیظ باشد لیکن این سند ساختگی است این قابل اعتماد نیست چیز دیگری که در این جهت داریم سکونی هم عن ابی عبدالله این را نقل کرده که امیرالمؤمنین استحلف یهودیاً بالتورات التی انزلت علی موسی علیه السلام این را هم داریم حالا مشکل روایت سکونی این است که عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی، دیگر نمی‌دانیم این را جزء روایت امام صادق حساب بکنیم یا جزء روایت امام باقر پس ببینید تاریخ را ببینید در قرن اول آنچه که منسوب به، روشن شد کاملاً واضح شد منسوب به امیرالمؤمنین که استحلاف یهودی به آن بوده اوائل قرن دوم هم این طور است، روایتی را هم که الآن می‌خواهیم بخوانیم داریم درش بحث می‌کنیم در همین دورنما می‌بینیم از مرحوم محمد ابن مسلم از امام باقر است که یستحلفون بمایستحلفون فی کل دین مایستحلفون به، یا بمایستحلفون به،

س: یک نسخه بدل دارد که یستحلفون را بگوییم تستحلفون اگر آن باشد با همان الا بالله جمع می‌شود

ج: خب ممکن است چیز شده باشد

س: جالب است که این‌جا در حاشیه نوادر می‌گوید در اصل تستحلفون است اگر تستحلفون باشد

ج: خلاف ظاهر است خلاف ظاهر است

س: باشد همان الا بالله می‌شود

ج: و لذا هم آقایون آوردند به عنوان مقابل نه،

س: حالا آن

ج: بلی روشن نیست نه برخوردی که شده برخورد این است دیگر آن مثلاً فرض کنید یستحلف اهل الکتاب بکتابهم و ملتهم واضح است، این تا زمان، پس از زمان امیرالمؤمنین تا زمان امام باقر تقریباً انسان احساس می‌کند تا اوائل قرن دوم استحلاف‌شان به کتاب‌شان توسط امام، آنچه که ما داریم روایات معارض ما امام صادق است ما از امام صادق روایت داریم، جز همین روایت دعائم الاسلام که ظاهراً هم اشتباه کرده آنچه که ما الآن داریم در کتاب به اصطلاح یکی هم یادم رفت این حسین ابن علوان عن جعفر عن ابیه کان یستحلف النصاری و الیهودی فی بیعهم و کنائسهم و المجوس فی بیوت نیرانهم و یقول شددوا علیهم این شددوا درست است تغلیظ است این مکان به لحاظ تغلیظ است این پس انصافش به مجموعه‌ای بر می‌خوریم که به امیرالمؤمنین در کوفه نسبت داده شده شاید هم الآن نمی‌دانم از این کتب اهل سنت مغنی ابن قدامه این‌ها را نگاه کنید استحلاف اهل کتاب را چه جوری نوشتند اقوال را احتمالی که من می‌دهم با این مقدماتی که ما آشنایی داریم با تاریخ فقه اسلامی احتمالاً علمای کوفه مثل ابوحنیفه این‌ها هم قائل به این بودند که این‌ها را استحلاف به تورات و این‌ها بدهید به مقدسات خودشان استحلاف بدهید احتمالاً اینی که در کوفه از امیرالمؤمنین معروف بوده آن‌ها هم قائل بودند که حالا بعد یک توضیحی هم عرض می‌کنم، آنچه که ما الآن به نحو روشن داریم از سلیمان ابن خالد اقطع، فکر کنم حسین ابن سعید نقل می‌کند که حضرت فرمود بغیر الله، لایحلف الیهودی و لا النصاری و لا المجوسی بغیر الله این از به اصطلاح سلیمان ابن خالد داریم و این دو سه مصدر، کافی هم این را نقل کرده باز دو

مرتبه از به اصطلاح جراح مدائنی لاتحلف بغیر الله الیهودی لایتحلفوهم الا بالله باز از خود حلبی کتاب مشهور حلبی سئلت اباعبدالله عن اهل الملل یستحلفون قال لاتحلفوهم الا بالله که این یکی در کتاب نوادر احمد هم آمده عن سماعه قال سئلته عن، هل یصلح له یعنی به عبارت دیگر کاملاً من فکر می‌کنم واضح است که از زمان امیرالمؤمنین به خاطر کتاب قضایا و سنن و احکام به ایشان نسبت داده شده استحلاف به غیر الله، و زمان امام صادق برگشت آن با آن دورنمایی کلی که من درست کردم که از زمان امام صادق از این کتاب برگشتند می‌خورد احتمالاً سر قبول کلینی هم همین باشد چون یک دورنمایی را ما، این شاید در همان جلسات شب‌های پنج شنبه با آقای مختاری هنوز در ذهنم است شاید حدود دوازده سال پیش بود چقدر؟ در سابق همین دورنما را ترسیم کردیم که اصولاً شواهد نشان می‌دهد که زمان امام صادق جلو این کتاب، چون شیعه عمل نکرد به کتاب این واضح است دیگر اصلاً در مصادر ما، جز یک مقداری از کتاب که از محمد ابن قیس عن ابی جعفر در قضایا آمده داریم در قسمت غیر قضایا لیکن مشهور نیست آنی که مشهور است همین است تازه این هم عده‌ای از رجالین متأخر خرابش کردند، آمدند محمد ابن قیس چهارتاست این سند را هم خراب کردند لیکن در حقیقت این سند معتبر است صحیح است لیکن ظاهراً روشن شد من احتمال می‌دهم سر اعراض مرحوم کلینی از این روایاتی که به امیرالمؤمنین منسوب است و عمل کرده به روایت امام صادق سرش این باشد، از امام صادق فقط یکی روایت سکونی داریم که آن را نمی‌دانیم حالا به امام صادق نسبت بدهیم یا امام باقر چون سکونی عن جعفر عن ابیه عن آبائه یکی آن‌جا داریم یکی هم روایت قرب الاسناد جعفر عن ابیه این ان علیاً کان یستحلف این‌جا اسم جعفر یکی هم در دعائم الاسلام عن جعفر یستحلف اهل الکتاب این را ما به این متن نداریم یعنی ما یک چیز درست و درمانی از امام صادق نداریم آنی که درست و درمان از امام صادق داریم عدم قسم به تورات و انجیل است به کتب مقدسات‌شان است من فکر می‌کنم در اوائل قرن چهارم که بنا شد احادیث را بررسی کنند کلینی نظرش این شد که با آن دورنمای کلی بیشتر به این می‌سازد که بگوییم امام صادق یعنی احتمالاً این مطلب بوده امام قبول نکردند، احتمالاً این مطلب بوده، یا اگر مثلاً خیلی بخواهیم اصولی فکر بکنیم آن روایت محمد ابن قیس یمین صبر دارد اطلاق و تقیید عمل بکنیم که در خصوص یمین صبر که دادگاهی است قبول بکنیم چون یک حالت اجتماعی دارد در آن‌جایی که غیر از دادگاهی است همین قسم‌های بازاری و این‌ها آن‌جا را قبول نکنیم بهش بگوییم باید به الله قسم بخورد این به لحاظ صنعت اصولی باز می‌خورد یعنی شیخ گفت اگر قسم به تورات و انجیل اردع باشد که در شرایع هم میلی به این جمع شیخ دارد، این‌ها جمع است این نکته‌ای را که من عرض کردم نکته لفظی دارد چون یمین صبر دارد لیکن این‌که اطلاق و تقیید این احتیاج به اثبات اطلاق و تقیید دارد مشکلات اطلاق و تقیید به هر حال این روشن بشود من به ذهنم می‌آید که مرحوم ابن الولید در این تنقیح، ترجیح را با آن روایت امیرالمؤمنین داده که یستحلفون بما یستحلفون به نظرم این طور می‌آید، و صدوق هم همان را قبول کرده، یعنی در قم در حقیقت دو رأی بود رأی کلینی که گفت لاتحلفوهم الا بالله و رأی ابن الولید و صدوق که، و فکر می‌کنم و فکر می‌کنم و العلم عندالله سبحانه و تعالی این نسخه‌ای را که این‌ها نقل کردند از کتاب به اصطلاح علاء این مؤید آن بود، یعنی مؤید این بود که آن مطلبی را که امام امیرالمؤمنین نسبت دادند امام باقر تأیید کردند چون این روایت را علاء از محمد ابن مسلم عن ابی جعفر نقل می‌کند این دیگر در سند ندارد عن علی از خود ابوجعفر است من احتمال می‌دهم در حقیقت اوائل قرن چهارم این دو طائفه روایت بود، یکی عبارت از این بود که یستحلفون یکی روایت این بود که نه، لایستحلفون الا بالله کلینی رو آن دورنمایی که من عرض کردم که درست هم هست ایشان روایت امام

صادق را نسبت داد، مخصوصاً اگر دقت کنیم تمام این افراد، جراح مدائنی باشد کنار تمام این افراد اهل کوفه هستند یعنی به ذهن می‌آید که امام می‌خواستند آن ذهنیت کوفه را بردارند چون در ذهنیت کوفه این بود دیگر در کتاب قضایا و سنن این بود، امام در فکر هستند که این ذهنیت کوفه را بردارند، احتمال می‌دهم مرحوم کلینی این جور فهمیده، آنی که ما الآن گفتیم ممکن است فهمیده بشود که باز متأسفانه در عبارات‌شان نیامده، بگوییم آنی که به اصطلاح به دادگاه است آن به یستحلفون آنی که شخصی است نه به الله، این به لحاظ لفظی می‌سازد و اما به لحاظ معنوی این یک به اصطلاح آقایون یک نوع ملازمه و تلازم را به اصطلاح اثبات می‌کند، عرض کنم برای توضیح این مطلب که چرا در دادگاه قبول بشود در شخص قبول نشود چرا حالت شخصی قبول بشود یا نشود،

س: عبارت مغنی که فرمودید بخوانم چون

ج: بخوانید

س: مغنی در بحثی که الآن من دیدم بحث تقلید

س: مغنی ابن قدامه

ج: ابن قدامه

س: بلی

س: تغلیظ یمین را آورده

ج: عرض کردم ما هم تغلیظ یمین جداگانه داریم آن بحث دیگری است اصل یمین و تغلیظ یمین آن بحث دیگری است، نه در اصل یمین می‌آوردی

س: در اصل یمین من از ایشان پیدا نکردم

ج: حالا تغلیظش را بخوان از شواهد جدا شواهد، من نشد مراجعه کنم تصادفاً امروز بد هم نبود حالتم بعد از ظهر نشستم مطالعه کردم این آثار را نگاه کردم اما در ذهنم هم بود ببینم اهل سنت چه گفتند؟ نشد عملاً،

س:

٦: ۲٦

سی و نه، در مبسوط بحث یمین را که آوردند بیشتر بحث کردند الله درست است آباء درست نیست، صفات الله درست است؟

ج: آن مال مسلمان‌هاست نه،

س: نرفتند به طرف

ج: بلی، دارند نمی‌شود نرفته باشند

س: ولی یک بحث دارد که

ج: مخصوصاً در کوفه چون مجوسی زیاد بود و مسیحی و به یک اعتباری یهودی‌ها هم به خاطر حیره حیره مدتی مرکز اساسی مسیحی‌ها بود خیلی مسیحی داشت یک مدتی هم یهودی‌ها خیلی آن‌جا رواج داشتند، بفرمایید،

س: بلی

ج: اما به طور کلی کوفه مجوس و زردوشتی‌ها زیاد بعد از اسلام زیاد نفوذ دارند

س: اینی که در مبسوط هست به بحث مرتبط مبسوط را پس اول بخوانم چون مقدمه و ذکر عن محمد رحمه الله، عن محمد انه یستحلف المجوسی یا یُستحلف المجوسی بالله الذی خلق النار لانهم یعظمون النار و لیس عن ابی حنیفه و ابی یوسف خلاف ذلک فی الظاهر الا انه روی عن ابی حنیفه فی النوادر قال لایستحلف احد الا بالله خالصاً و لهذا قال بعض

ج: این خلافی آنی است که من فهمیدم، من خیال می‌کردم ایشان قبول می‌کند

س: این چون مبسوط خواندم به خاطر این‌که همین مالی

ج: بلی

س: لهذا قال بعض مشایخنا لاینبغی ان یذکر الله عند الیمین

ج: این ببینید در همین روایت سکونی هم بالتورات التی انزلت علی موسی این مطلب را گفتند، که مراد از تورات التی انزلت یعنی الله، چون انزلت دارد در حقیقت قسم به الله بوده به این ترتیب، توراتی که نازل شد که نازل کرد الله پس این قسم در حقیقت به الله شد، شبیه این حرفی که این‌جا آمده بالله الذی انزل کذا بفرمایید

س: بعد این‌جا یک بحثی می‌کند که همان بحث نار را که نیاوریم، بعد می‌گوید و غیر هولاء من اهل الشرک یحلفون بالله

ج: نه اهل شرک چرا؟ بحث سر اهل کتاب است، یحلفون

س: اهل کتاب مگر اهل شرک نیستند

ج: نه دیگر مشرک در مقابل اهل کتاب

س: بلی

ج: لم یکن الذین کفروا من المشرکین و اهل الکتاب اهل کتاب در مقابل مشرکین است

س: بلی فانه یعظمون الله

ج: حالا مغنی ابن قدامه را بیاورید، یا شرح کبیر، از شرح کبیر می‌خوانی یا مغنی؟ باهم چاپ شده

س: بلی، این‌ها بعد می‌گوید بعد ایشان می‌گوید و لایستحلف المجوسی فی بیت النار لان الاستحلاف عند القاضی و القاضی ممنوع ان یدخل ذلک الموضع بعد دیگر همین بحث پس این‌جا اهل کتاب را اصلاً نداشتیم، بحثی

ج: نمی‌شود باید در مغنی باشد نمی‌شود نباشد،

س: مبسوط را عرض کردم،

ج: مبسوط کتاب بسیار نافعی است انصافاً مبسوط سرخسی خیلی کتابی نسبت به خود انصافاً

س: تقریباً همزمان با چیز هست، شیخ هست،

ج: تقریباً چهار صد و هفتاد، هشتاد است یکی کمی بعد از شیخ است چهار صد و هفتاد، هشتاد وفاتشه، سرخسی شمس الائمه می‌گویند در چاه هم بوده می‌گفته می‌نوشتند بالا می‌نوشتند چاه، زندان بود در چاه مبسوط را در حال زندانی تقریر املاء است به اصطلاح این طور گفت اگر اشتباه نکرده باشم نگاه مبسوط شمس الائمه، ما خیلی کتاب لطیفی است انصافاً فقط خیلی مشوه فوق العاده مثلاً ممکن است در کتاب طهارت یک فرعی مال دیات باشد خیلی پرت و پلاست انصافاً خیلی به هم ریخته است و یک

فهرست درست شده هم ندارد متأسفانه خیلی کتاب نافعی است انصافاً در میان کتب احناف مرد کاملاً ملایی است اصول هم دارد، اصولش موجز است، چاپ شده دیدم اصولش را هم اما این مبسوطش خیلی من از نجف داشتم آشنا بودم بایش، خیلی مشوه است اگر این مشوهش نبود بسیار کتاب قابل استفاده‌ای است، سی جلد، سی و دو جلد است

س: از لحاظ ترتیب بحث

ج: گاهی در فرع، یک فرع دیگر را در کتاب طهارت می‌آورد صلات می‌آورد یک چیزهایی عجیب و غریبی اما خیلی مرد دقیقی است انصافاً حق یقال خیلی فقیه بزرگی است انصافاً باید این را قبول کرد،

س: تا آنجایی که بنده الآن متوجه شدم، در کتاب الایمان مغنی فصل الیمین من الکافر بحث این‌که لزوم و عدم لزوم یمین است، که آیا کافر یمینش،

ج: خیلی خوب

س: فصل بعدیش این است الحلف بغیر الله تعالی و صفاته که باز این‌جا ابی و کعبه و صحابی و امام و این جور چیزهاست، یعنی بحث انبیاء و این‌ها را ندارد

ج: همان که درباره مسلمان‌ها هست،

س: همه‌اش درباره مسلمان‌هاست

ج: بلی،

س: اما بعدی‌ها که دیگر می‌رود و همه قسم‌های که بحث کرده

ج: پس حالا باید من خودم نگاه کنم، نه این سریع شد نه باید دید، آن وقت ببینید آقا یک بحثی دارند تصادفاً این بحث الآن هم مطرح است به شکل دیگری

س: بخش این را بخوانم چون به آن مسأله یمین صبر ارتباط دارد

ج: بلی،

س: آن وقت در بحث آن کتاب ایمان بود، در کتاب قضاوتش ایشان یک بحثی دارد الیمین فی حق کل مدعی علیه

س: این مبسوط است یا مغنی؟

س: مغنی قبلی هم مغنی بود این هم مغنی است

س: بلی

س: الیمین فی حق کل مدعی علیه

ج: آقای خویی همان طور که گفتم در جلد یک چیز آوردند این را

س: تکمیله منهاج

ج: تکمیله منهاج، و همین روایت چیز را قبول کردند، یستحلفون را قبول کردند نه این‌که حتماً بالله باشد این را قبول کردند البته ظاهر کردند که تعارض و این‌ها بالاخره قبول کردند همین که یستحلفون بمایستحلفون،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث **دوشنبه: ۲۰۲۳/۰٤/۰۳– ۱٤۰۲/۰۱/۱٤**

جلسه: ٤۲ **صفحه ۱۰**

.....

س: بعد گفتند که ایشان آن، این بحث را کرده، که تغلیظ لازم هست تغلیظ لازم نیست بعد یک بحث دیگر شروع کرده مسأله الیمین لاتغلظ الا فی حق اهل الذمه، بعد گفته الا انه ان کان یهودیاً قیل له قل و الله الذی انزلت علی موسی، و ان کان نصرانیاً قیل له قل و الله الذی انزل الانجیل علی عیسی،

ج: که جمع بکنند بین الله و مایستحلفون

س: و ان کان له مواضع یعظمونها و یتقون ان یحلف فیها کاذبین حلف فیها بعد ایشان می‌گوید که ظاهر کلمه نویسنده این است که الیمین لاتغلظ الا فی حق اهل الذمه، و لا تغلظ فی حق المسلمین

ج: نه در حق مسلمین هم

۲٤: ۳۲

س: بعد می‌گوید و وجه تغلیظها فی حقهم ما رواه ابوهریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی للیهود، نشطتکم بالله الذی انزلت التورات علی موسی ما تجدون فی التورات

ج: این نشطکم دادگاه نیست این قسم عادی است روشن شد این مال دادگاه نیست قسم عادی است شما را قسم می‌دهم به خدا، به خدایی که انزلت التورات این همان نکته‌ای که گفتم تفریق قائل بشویم بین دادگاه و غیر آن، آن وقت یک بحثی هست در بحث دیه، دیه اهل کتاب خوب دیه اهل کتاب ما قول مثل این حزم داریم که می‌گوید اصلاً دیه ندارند، قول یک سوم هم داریم، قول یک دهم هم داریم که،

س:

۹: ۳۳

مسأله ما را آقایون جسارت را ببخشید

ج: نه بخوانید بابا،

س: تلفظ

ج: بلی نه چون ما هدف‌مان این بود دیدم مطلب واضح نبود گفتم مگر بعد خودم نگاه کنم مستقلاً

س: ذیلش اصلاً در آن مسأله نداشت آن مرتبط این‌جا آورده می‌گوید و ان کان وثنیاً حلفه بالله وحده و کذالک ان کان لایعبد الله لانه لایجوز ان یحلف بغیر الله لقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم، من کان حالفاً

ج: فلیحلف بالله و فلیدع

س: لیثبت

ج: او یثبت،

س: و لان هذا فلان این

ج: به نظرم یدع دیده بودم او لیدع، بلی

س: و بعد می‌گوید که و یستحلف اهل الکتاب و ممن قال یستحلف اهل الکتاب بالله وحده مسروق و ابوعبیده و عطا و شیبه

ج: این‌ها همه در رتبه تابعین هستند اولش مسروق است که خودش جزو، از عایشه نقل می‌کند مسروق اسم خوبی دارد من حالا اسمش این چون بچه بود نه ساله دزدیدنش یمنی است مسروق ابن الاجدع بعد پیدا شد اسمش را گذاشتند مسروق اسمش چیز دیگر است خیلی هم مرید عایشه است این مسروق خیلی زیاد از عایشه نقل می‌کند حتی اسم دختش را هم عایشه گذاشته بود، علی ای حال مسروق یکی از کسانی است که خیلی ارادت شدیدی به ایشان دارد، این‌ها جزو تابعین حساب می‌شوند یعنی این نشان می‌دهد از زمان صحابه مطرح اند لیکن در روایات ما از زمان امیرالمؤمنین است بفرمایید از صحابه

س: بلی بعد

ج: این‌ها مسروق و شعبی و این‌ها همه به اصطلاح از صحابه هستند

س: و الحسن و ابراهیم ابن کلب و مالک و توری و ابوعبید

ج: بلی این‌ها به اصطلاح مالک این‌ها که عهد فقهاء هستند التابع تابعین اند تابعین هم نیست بعدش دیگر

س: بعد دیگر آن طرف را نمی‌گوید و بر می‌گردد به همان بحث تغلیظ این‌جا در ذیل بحث تغلیظ این را گفته بود اما دیگر ادامه نمی‌دهد که حالا خب یستحلف اهل الکتاب بالله وحده آن ممّن قال این مقدارش را نمی‌گوید،

ج: این به نظر من می‌خواهد بگوید که مالک گفته فقیه اهل مدینه آن وقت مخالف مثلاً مثل ابوحنیفه است که به همان خودشان به مقدسات خودشان، من در ذهنم این طور است الآن، آن وقت این مال می‌خورد با قول امام صادق، حالا این مطلبی که از امام باقر که بالله، پس بنابراین آن وقت یک مطلبی هست عرض کردم

س: محلی را هم بخوانم چون یک صورت جدیدی گفته گفته که بعضی‌ها

ج: البته اهانت هم می‌کند فحاشی هم می‌کند، زبان تندی دارد بفرمایید،

س: لیس، مسأله‌اش این است مسأله هفده، هشتاد و هشت لیس علی من وجبت علیه یمین ان یحلف الا بالله بعد، ایشان بحث‌های مختلف آورده مثلاً ربّ هذه البیت، همین‌ها آورده هنوز اهل کتاب را در صفحه بعدش می‌گوید، صفحه بعدش

ج: بلی

س: می‌گوید که

ج: آن وقت گاهی در وسط اقوال نقل می‌کند غالب فلان و این‌ها

س: بلی می‌گوید و من طریق وکیئ،

ج: وکیئ ابن جراح

س: عن صفیان ثوری عن عبدالله ابن ابی صفر، صِفر یا ابی صِفر، عن شعبی عن شریح قال یستحلف اهل الکتاب بالله حیث یکرهون و به الی صفیان عن ایوب

ج: این شریح قاضی است اگر یستحلف گفته بحث قضاست این معلوم می‌شود در بحث قضاء قائل به الله بوده از شریح از این طرف بفرمایید

س: این‌جا این حالت‌های جدید و این‌ها شروع می‌شود ان کعب ابن صباح ادخل یهودیاً الکنیسه و وضع التورات علی رأسه و استحلفه بالله

ج: این هم جمع کرده احتیاط کرده به قول شما، هم تورات و هم الله با همدیگر

س: می‌گوید همین آقا کان یحلف اهل الکتاب یعنی نصاری یضع الانجیل علی رأسه ثم یأتی به الی المذبح فیحلفه بالله مذبح

ج: مذبح یعنی محلی، همان کلیسا، آن قسمت کلیسا که گوسفند قربانی می‌کنند به اصطلاح بعد هم من طریق عن ابی مسیره قال اقتسم الی الشعبی مسلم و نصرانی فقال نصرانی احلفوا بالله فقال له شعبی لا، یا خبیث قد فرط فی الله و لیکن اذهب الی البیعه،

ج: بیَعه، بیَعه یعنی کلیسا

س: فاستحلفه بمایستحلف به مثله،

ج: و همانی که، بلی بفرمایید

س: بلی می‌گوید که و قد روی ان عمرو ابن عبدالعزیز احلف عمال السلیمان عند الصخره فی بیت المقدس،

ج: بیت المَقدَس می‌گویند ضبطش را

س: و من، عن عبدالرزاق عن اسرائیل عن سماک ابن حرب عن الشعبی

ج: سماک ابن حرب،

س: سماک ابن حرب ان اباموسی الاشعری

ج: این از صحابه است

س: احلف یهودیا بالله تعالی فقال الشعبی لو ادخله الکنیسه فهذا یوضح ان اباموسی لم یدخله الکنیسه

ج: معلوم می‌شود که از عصر صحابه اختلاف است از امیرالمؤمنین نقل شده که آن‌ها را بیوت‌شان می‌بردند این‌ها مخالف بودند، این همین بیعهم و کنائیسهم داریم ما عین همی مطلب را داریم

س: و من طریق فلان من ولد ان علیا ابن ابی طالب بعث ابی الحیاج قاضیاً الی السواد و امر ان یحلفهم بالله

ج: این معارض است آنی که ما داریم نه به همان آئین خودشان البته سواد بیشترش همین عراق یعنی، عراق بیشترش مجوسی بودند زردوشتی بودند

س: و عن شریح و الشعبی استحلاف الکافر حیث یعظموه

ج: این بمایستحلفون با این مناسب است

س: و کذالک کعب ابن سوار

ج: سوّار

س: و زاد وضع التورات علی رأس الیهودی و الانجیل علی رأس النصرانی، یعنی روایت‌هایی است که می‌خواستم از صحابه نقل کرده

ج: صحابه و غیر صحابه از تابعین هم دارد، علی ای حال یک نکته‌ای را من عرض بکنم که فرق بین دادگاه و غیر دادگاه را بشود گذاشت، در بحث دیه دیه اهل کتاب برای این‌که اگر یهودی یا نصرانی کسی را کشت خطأً در آن‌جا ما اقوال متعدد داریم از مثل ابن حزم داریم که می‌گوید دیه ندارد تا می‌گوید یک دهم یک سوم مثل شیعه که می‌گوید هشتصد درهم و دیه را هم به اصطلاح دوازده هزار درهم گرفته،

س: هشتصد

ج: هشتصد درهم که دیه را هم ده هزار درهم این هم احتمالاً الآن رأی شیعه به این عنوان است که یک روی دوازده و نیم است و این بیشتر می‌خورد به این‌که احتمالاً می‌گویند دیه در اول زمان پیغمبر هشت هزار بود، چون قیمت مثل همین معاملات ارز بازار ما درهم آمد پایین شد هشت هزار مساوی با ده هزار لذا عمر دیه را برد رو ده هزار اگر این مطلب درست باشد هشتصد یک دهم هشت هزار است یعنی روی هشت هزار بوده بعد که قیمت درهم بالا و پایین رفت رو همان قیمت نگهداشتند رو قیمت هشتصد درهم و از ابوحنیفه نقل شده دیه کامل و از زید هم نقل شده دیه کامل، اخیراً هم در ایران می‌دانید که درست کردند که دیه کامل باشد،

س: بیمه و چه بدهد

ج: حالا آن بیمه را درست کردند و الا تمایل به دیه کامل، آن وقت ابوحنیفه یک حرفی دارد خلاصه حرفش این است که اگر شخصی در یک نظامی آن نظام را قبول کرد طبق قاعده باید این احکام هم مساوی با افراد دیگر باشد یعنی اگر کافر، مجوسی یا نصرانی یا فرض کنید یهودی در دنیای اسلام زندگی کرد و قانون اسلام را قبول کرد، اگر دیه شد مثل دیه مسلمان است چون این نظام را قبول کرده باید حفظ این نظام اقتضای این را می‌کند همه در مقابل آن یکنواخت، امروز این را می‌دانید من می‌خواستم همین را بگویم امروز این به عنوان یکی از اصول جامعه مدنی شده الآن، اصلاً یکی از اصول جامعه مدنی که همه افراد با قطع نظر از جنسیت و مرد باشند و زن باشند، بچه باشند، بزرگ باشند مسلمان باشند، غیر مسلمان باشند، سیاه باشند، سفید باشند در مقابل قانون یکنواخت حق یکنواختی در مقابل قانون دارند این را،

س: این را فرمودید که گفته؟

ج: این را ابوحنیفه گفته این چیزی که امروز به عنوان جامعه مدنی جزو قواعد جامعه، دقت کردید یعنی به عبارت اخری می‌شود شبیه این حساب کرد یک نوع ملازمه جزئی اگر من یک نظامی را قبول کردم طبق این نظام من هم باید حقوق مساوی با دیگران داشته باشم این دقت کردید بحث دیه بود، بعید نیست، بلی آقا؟

س: امروزی‌ها خیلی می‌پسندند دیگر

ج: مطرح کردند دیگر اصلاً مطرح شد یک چیزی گذاشتند یک برنامه گذاشتند اصول جامعه مدنی چند سال قبل یکش هم همین که باید تمام افراد در مقابل قانون با قطع نظر از جنسیت و زن باشد یا مرد باشد، دین باشد، فلان باید یکنواخت، اگر حقوق یکنواحت، حالا می‌خواهد کافر باشد یا نباشد، این مطلب را ابوحنیفه آن‌ها یک تفکرات خاصی دارند این مطلب را ابوحنیفه هم دارد زید هم تصادفاً دارد هی می‌گویند زیدی‌ها یک تمایلی با افکار حنفی دارند در یک مواردی چرا با همدیگر تمایل، اما این طور که تابع باشد نه، علی ای حال این احتمال هست که در این‌جا هم همان را گفتند یعنی اگر در یک نظام اسلامی بنا شد یهود و نصاری دین‌شان محترم شمرده بشود قاعدتاً باید قسم‌شان هم محترم شمرده بشود دقت کردید در همین اصول جامعه مدنی روشن شد اینی که، یعنی این و لذا این باز مثلاً در تفکرات مثل مرحوم کلینی که احتمال دارد امیرالمؤمنین در کوفه این کار را کردند این کار به خاطر وضع جامعه کوفه بود مثلاً لذا مثلاً از امام صادق آمده که بالله احتمال دارد البته این‌ها علت را این ننوشتند همین فقط نوشتند یحلف بالله یا به مقدسات یا در بیوت مقدسه خودشان، یک احتمال دقت کردید، این که یستحلفون روی این

جهت بوده که مطابق با این قواعد است یعنی اگر شما آمدید مسیحیت را قبول کردید در یک جامعه دینی قبول شد این نتیجه‌اش این است که لوازمش هم قبول بشود، آن وقت جزء لوازمش همین است که اگر مثلاً قسم می‌خورد به تورات این قسمش را قبول کنید، ولذا خوب دقت کنید ممکن است شما بگویید در دادگاه قسم به تورات قبول می‌شود اما در غیر دادگاه نه دیگر قبول نمی‌شود، چون در غیر دادگاه امر شخصی است

س: درست است

س: نبایست اعوذ بالله بگوید

ج: آنجا می‌تواند بگوید، یک بحثی روشن شد یعنی این فرق این یمین صبر که در این روایت آمده این روشن بشود یعنی اینی که آمد گفت شما قسم بخورد یستحلفون به این نکته فنی‌اش در حقیقت این باشد،

س: استاد تفسیر شیخ هم تقریباً با این نزدیک می‌شود با این تکمیله بگوییم که نسبت به احکام مربوط به حکومت و حاکم و این‌ها قاضی فرق می‌کند با احکامی که

ج: همینی که من عرض می‌کنم شیخ این را نگفته البته، این من،

س: شیخ آن اردع را

ج: اردع آورده

س: امام را آورد

ج: اردع آورده، یک اشاره‌ای هم شیخ داشت چرا؟ اما این تصریحی را که من الآن عرض می‌کنم احتمالاً ابن الولید، ابن الولید احتمالاً نکته اساسی در نظر ایشان این بوده، که نکته اساسی این باشد، که ما روایت محمد ابن قیس را از کتاب قضایا این‌جا قبول کنیم چون با نقل به اصطلاح محمد ابن مسلم با ابی جعفر می‌سازد این دیگر جزء کتاب قضایا نیست این با آن نقل می‌سازد آن وقت آن چیزی را که امام صادق فرمودند اگر دقت کنید اصلاً مرحوم صدوق نیاورده به عبارت اخری حالا من جمع و جور بکنم ما در این‌جا این دوتا روایت این دوتا بعد یکی دیگر هم بعد اضافه، این دوتا روایت مایستحلفون و مایستحلون که از یک مصدر واحد است حالا مصدرش که ظاهراً یکی است و آن علاء عن محمد ابن مسلم، حالا در یکش عن احدهما است در یکی عن ابی جعفر ظاهراً واضح است چون این مسأله احدهما گاهی اوقات این طوری است در نسخه سئلته بوده نتوانسته تشخیص بدهد این نوشتند احدهما این طور نیست که حتماً حالا کلام احدهما مال او باشد بعد هم واضح است که با قرینه آن ابوجعفر که مراد امام باقر است چون از امام صادق چنین چیزی نقل نشده، از امام صادق فقط از این کتابی به اصطلاح دعائم الاسلام چیزی از امام صادق داریم والا از امام صادق ما نداریم از امام صادق همه‌اش بالله است از امام صادق نداریم که بمایستحلف، پس در این‌جا در حقیقت از یک مصدر واحد این الآن بحث ما این است یک متن هست یستحلفون یک متن هست یستحلون، دقت می‌کنید، مرحوم کلینی هردوش را نقل نکرده نه یستحلون را نقل کرده نه یستحلفون را نقل کرده، مرحوم شیخ صدوق یستحلفون را نقل کرده یستحلون نقل نکرده مرحوم شیخ طوسی هردو را نقل کرده یعنی در قرن چهارم که قرن تنقیح است مرحوم شیخ در اول قرن، مرحوم کلینی هیچ کدام را نیاورده،

س: ولی اشعری قبل از آن آورده

ج: حالا کتاب اشعری اگر مال او باشد در کتاب حسین ابن سعید آمده در کتاب اشعری هم هردو نیامده فقط یستحلفون آمده، در کتاب اشعری هم نیامده، در کتاب حسین ابن سعید هم که ما الآن داریم یستحلفون آمده قرن سوم،

س: شما در رابطه با یستحلون می‌گویید یا در مقایسه با الا بالله

ج: نه الا بالله، نه در الا بالله آورده اشعری نه یستحلون، در یستحلون ما الآن این دوتا این دوتا این دوتا متن بین اصحاب در قرن چهارم از قرن سومش هم همین طور است در کتاب حسین ابن سعید یستحلون نیامده این متن یستحلون منحصراً در کتب فتحیه آمده در کتب ما نیامده در کتب ما حتی در نوادر احمد اشعری هم نیامده، کلینی هم رحمهٔ الله علیه هردو را نیاورده نه یستحلفون نه یستحلون، صدوق بلی، صدوق این چون دیدم آقای سیستانی یک مقدار شرح دادند گفتم برای این‌که روشن بشود مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه ایشان فقط یستحلفون آورده یستحلون نیاورده، مرحوم شیخ کلینی و واضح هم هست که اختیارات است، صدوق و کلینی هردو اختیارات است، مرحوم شیخ طوسی هم هردو را آورده، این سرّ جامعیت شیخ طوسی هم مال همین است هردو را آورده و توجیه کرده، سعی کرده توجیه بکند، این راجع به این متن یستحلفون و یستحلون به اصطلاح، این راجع به این در نوادر احمد آن کتابی که به اصطلاح نوادر احمد هست این‌جا دارد که از کتاب نوادر عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر و لایحلف الیهودی و النصاری الا بالله و لایصلح لاحد ان یستحلفهم بآلهتهم، این را هم داریم این فقط در نوادر احمد آمده در هیچ کتاب از کتاب‌های موجود ما این را نداریم الآن، اگر این مال حسین ابن سعید باشد الآن هیچ کتابی این را از حسین ابن سعید نقل نکرده این منحصراً پس مجموعاً از محمد ابن مسلم عن ابی جعفر در حقیقت سه‌تاست، من اول دوتایش را گفتم برای این‌که کتب اربعه، در حقیقت سه‌تاست یک متن این است که بالله باشد، منحصراً در نوادر آمده در قرن سوم، اگر آن نوادر مال او باشد مال حسین ابن سعید باشد یا مال مدینه العلم صدوق در قرن چهارم باشد منحصراً در این‌جا آمده، یکی هم یستحلفون هست که در کتاب به اصطلاح مرحوم به اصطلاح مرحوم شیخ صدوق آمده و به اصطلاح در کتاب،

س: بعضش هم در نوادر آمده

ج: در نوادر هم قبلش آمده باشد بلی علاء عن محمد ابن مسلم احمد ابن محمد قال سئلت، قال یجوز علی کل دین بمایستحلفون در نوادر احمد هم قبلش آمده اگر مال آن باشد، حالا کتاب حسین ابن سعید، این مال این قسمت می‌ماند قسمت یستحلون این منفرداً شیخ طوسی در هیچ یکی از این مصادر موجود نیست،

س: بلی خدا رحمتش کند

ج: و آن دورنما را هم ما عرض کردیم اصحاب ما خیلی از ابن فضال پسر نقل نکردند چون در این رتبه زیاد مشایخ داشتند نیازی به رجوع به کتاب ابن فضال پسر نبود اما شیخ طوسی آورده به خاطر این‌که این کتاب معتبر بوده مشهور بوده کتاب‌ها، بین اصحاب بوده اجمالاً از این جهت ایشان نقل کرده و الا این کتاب مشهور نه، این راجع به دورنمایی طرح کلی ما راجع به این مسأله و اما این‌که جناب آقای دعائم نوشته یستحلف اهل الکتاب بکتابهم چون من چندبار عرض کردم این دورنمایی کلی در ذهن‌تان باشد کتاب دعائم، شبیه مقنع صدوق است شبیه مقنع شیخ مفید است یعنی فقه مأثور است لیکن یک مزیتی دارد که این‌ها هیچ کدام ندارند فقه مأثوری که قابل پیاده شدن در جامعه هست یعنی جنبه قانون اساسی هم بهش نگاه کرده، چون آن‌ها حکومت داشتند ما حکومت دست‌مان نبود، یعنی شیخ صدوق مقنعه را نوشت مال فقه حکومتی نبود فقط مجرد روایات بود و فتوی بود

اما این‌ها دولت فاطمیه این‌ها حکومت داشتند حکومت فاطمی یعنی این‌ها دیدگاهی داشتند که دیدگاه حکومت، آن وقت با دیدگاه حکومت آن بهتر می‌سازد یستحلفون، چرا؟ چون جامعه است در جامعه اگر بخواهد برخورد واحدی با همه اهل ادیان داشته باشد هر دینی به دین خودش دقت کردید، احتمالاً دعائم الاسلام بیشتر این متن را قبول کرده، چون با، همان جور که نسبت به امیرالمؤمنین عرض کردیم که امیرالمؤمنین این یستحلف اهل الیهود بکذا این بیشتر به جهت فقه حکومتی باشد یعنی اگر در فقه فردی باشد بگوید به الله قسم بخور، اگر لذا گفت نشطتک بالله الذی انزل التورات، الله دقت کردید اگر مسأله فردی باشد مثلاً بالله الذی انزل یا بالله که تو به هر حال، چون مشرکین هم به یک نحوی خدا را قبول داشتند و این سئلتم من قالوا الله بلی این به نحوی لیقولون الله الله را قبول داشتند، دقت می‌فرمایید پس بنابراین می‌شود گفت که در دعائم هم این متن را قبول کرده چون با نظام حکومتی بهتر می‌ساخته، ما شبیه دعائم در فقه شیعه نداریم اصلاً کلاً ما شبیه دعائم در فقه مأثور داریم نهایه شیخ طوسی است مقنعه، فرض کنیم مقنعه رساله ابن بابویه این‌ها کتب فقهی هستند که از متون روایات اخذ شده اما شبیه دعائم که اضافه بر این که از متون روایات باشد جنبه اجرایی داشته باشد قانون باشد متن قانونی در جامعه باشد بخواهد جامعه بهش، حکومت بهش عمل بکند به این متن ما نداریم،

س: بلی جنبه‌ای چیز را دارد، اما جنبه حکومتی، احکام حکومتی نیست،

ج: چرا دارد درش؟

س: احکام حکومتی،

ج: نه آن‌ها احکام ثانوی است، مثلاً الآن شما شفعه را نگاه بکنید ما خیلی روایت کم داریم اما در دعائم خیلی روایت در شفعه از جعفر ابن محمد هم هست، الآن شما جامع الاحادیث را نگاه کنید بحث شفعه، روایت‌های مفصلی در شفعه دارد منحصراً از دعائم است،

س: حکم اولیه،

ج: نه همان، حکم اولی مربوط به حکومت نه حکم ثانوی،

س: عرض کردم

ج: یعنی از خود نصوص برای حکومت، دقت کردید از خود نصوص استفاده کنیم برای حکومت، ملتفت شدید چه می‌خواهم عرض کنم، این را دارد،

س: خب وقتی این باشد دیگر نباید بین صدوق با این فرق باشد،

ج: چرا فرق نیست این‌ها ننوشتند چون بیشتر جنبه فتوای را نگاه کردند، الآن خود زکات زکات انصافاً شواهد اولیه‌اش نشان می‌دهد این حکم حکومتی بوده، اما در شیعه برخوردش با زکات حکم فردی است، حکومتی نیست لذا در خود فرد می‌آید زکات را پرداخت می‌کند،

س: الآن شیعه اصلاً بین حکم حکومتی به آن معنی فرق

ج: اصلاً نه، یعنی خود سنت، خود سنت پیغمبر هم به صورتی یا امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین زکات می‌گرفت افراد خودشان زکات نمی‌دادند که، مذکی را می‌فرستادند بعد که انحراف پیدا شد ائمه گفتند خودتان بدهید، یعنی یک مطلبی که پدیده اجتماعی داشت تبدیل شد به پدیده فردی، این یک خیلی مطلب مهمی است یعنی خود این مطلب،

س:

۳۵: ٥٤

ج: یک مطلبی که خودش طبیعتاً پدیده فردی، دیگر این از بحث‌های متن خارج، نه می‌خواهم من نظر خود من این است که آنچه که به امیرالمؤمنین نسبت داده شده در یک مسأله حکومتی بوده، حالا شاید مرحوم کلینی و این‌ها نظرشان این بوده که چون از امام صادق چندتا روایت خلافش آمده این در حقیقت این قسمت از کتاب قضایا را قبول نکردند، می‌خواستند این را بگویند، و مثلاً دعائم بعد از کلینی است ایشان باز قبول کرد، صدوق بعد از دعائم است قبول کرده، مرحوم شیخ طوسی آورده و بعد توجیه کرده، پس این تاریخ این حدیث الآن به نظر ما تاریخ حکم، به نظر ما با دورنمایش روشن شد چرا عده‌ای این را قبول کردند، چرا عده‌ای؟ آنچه که الآن ما در بحث اختلاف متن داریم کاری به حکم نیست، فقه نیست حالا آن فقه جای خودش، آنی که ما داریم آیا این متنی که بوده یستحلون بوده یا یستحلفون بوده؟ این نکته‌ای که ما الآن داریم این است، دقت کردید اینی که ما روایات مختلف داریم آن بحث فقه است، اما اینی که الآن متعرضش شدیم این قسمتی که یستحلفون بوده یا یستحلون بوده؟

س: برای این راه‌های دیگری داشتیم

ج: راهی، راه‌های که برای این هست این راه‌های که برای این هست البته این‌جا ما گفتیم دعائم، کتاب دعائم را قرینه قرار دادیم این خلاف ظاهر است چون دعائم به امام صادق نسبت داده شده، نه این روایت ما به امام باقر است، شاید دعائم روایتی را که گرفته که امام صادق عن امیرالمؤمنین نقل کرده و الا آنی که ما الآن داریم از امام باقر است از امام صادق غیر از این عبارت ایشان و آن عبارت سکونی و قرب الاسناد دیگر نداریم آن‌هم به صورت روایت عن جعفر عن ابیه عن آبائه، و الا از امام صادق ما یُستحلفون نداریم،

س: پس در واقع

ج: حالا برای این کار، حالا انتخاب متن شما یک دفعه دیگر طریق مرحوم چون دیگر می‌خواهیم این بحث را امشب تمامش بکنیم، طریقی،

س: فرمودید قبلاً انتخاب متن را که از طریق شهرت و این‌ها می‌کردند

ج: حالا ببینید می‌خواهم نکته اضافه‌ای را شما طریق مرحوم صدوق را به کتاب علاء بخوانید و ما کان فیه عن العلاء

س: چهارتا بود،

ج: بیشتر بود، چهارتا بود اما غیر از آن چهارتایی مشهوری است که مرحوم شیخ در فهرست است، شیخ هم چهار طریق آورده، چهار نسخه نقل کرده این چهارتا غیر از آن چهارتاست، نه همه‌اش فرق بکند، بعضی‌هایش آن است حالا این طروق را بخوانید که نشان می‌دهد این کتاب جناب مستطاب به اصطلاح علاء اولاً انصافاً کتاب مشهوری بوده و حالا اضافه بر شواهد خارجی،

همینی که تا الآن هم قسمتی ازش موجود است معلوم می‌شود خیلی مشهور بوده که هنوز هم به ما، جزء اصول سته عشر، یکش کتاب علاء است و بخوانید و ما کان فیه عن العلاء

س: فقد رویته عن ابی، و محمد ابن الحسن

ج: ببینید اولاً خود این‌ها مشایخ هستند پدر ایشان و صدوق، و ابن الولید ابن الولید از مشایخی است که یرجع الیه یعنی معیار است، چیز می‌کند یعنی موازنه می‌کنند روش حساب می‌کنند، بفرمایید عن،

س: رضی الله عنهما عن سعد ابن عبدالله

ج: ایشان جزو مشایخی است که یأخذ عنهم لیکن یرجع نیست یعنی جایی دارد که روایتش را حذف کردند اصلاح کردند، حک و اصلاح شده اما مشایخ بزرگی است که از او نقل می‌شود اعتماد بهش می‌کنند،

س: عن سعد ابن عبدالله و الحمیری جمیعاً

ج: حمیری احتمالاً جزو مشایخی است که روش حساب می‌کنند

س: عن احمد ابن محمد ابن عیسی

ج: احمد اشعری هم که بسیار مرد بزرگوار و جلیل القدری است و ایشان ظاهرش این است که اصل مطلب به همین جناب احمد بر می‌گرده، چون ایشان از کسانی است که مسلم به کوفه رفته و میراث کوفه را به قم آورده، ایشان ظاهراً و ایشان عرض کردم من در ذهنم خودم حتی نشده موفق بشوم بنویسم حدود بیست نفر را معین کردند کسانی هستند که میراث‌های کوفه را به قم منتقل کردند احسن تمام این‌ها همین احمد است علی الاطلاق، بهترین نسخه‌ها را ایشان به قم آورده، هم نسخه صحیح است هم نسخه را خوب آورده هم دقیق نقل کرده و هم اگر معارض داشته، شبهه داشته روایت نکرده یعنی اختیارات هم دارد، معلوم می‌شود قابل قبول ایشان بوده عن احمد اشعری همین صاحب نوادر اگر مال ایشان باشد بفرمایید،

س: بلی عن محمد ابن الخالد عن العلاء

ج: محمد ابن الخالد به اصطلاح برقی برقی پدر، ایشان هم جزء مشایخ است لیکن کان ضعیفاً فی الحدیث گفته شده، ثقه هست لیکن ایشان مشکلش این است که

س: حدیث شناس نبوده

ج: حدیث شناس و ملتزم به قواعد تحدیث نبوده احتمالاً مثلاً به نحو وجاده نقل می‌کرده ما کلاً روی این میراث‌های محمد ابن خالد تصورمان این است البته چون محمد ابن خالد به قم آمده احتمالاً احمد اشعری این نسخه را از کوفه نیاورده از همین نسخه قمی محمد ابن خالد، خوب است نسخ ایشان خوب است لیکن چون ضعیف فی الحدیث گفته شده شاید دقت در تحمل حدیث نداشته، مثلاً به نحو وجاده در بازار نسخه‌ای دیده نقل کرده نقطه اشکال این سند نه به لحاظ وثاقت است به لحاظ حالا به نظر ما نکته فهرستی و آن التزام به قواعد تحدیث و عدم التزام، بفرمایید این یک طریق این طریق به استثنای محمد ابن خالد همه از مشایخ و اجلای اصحاب اند، طریق دوم،

س: و قد رویته عن ابی و محمد ابن الحسن رضی الله عنهما،

ج: تقدم الکلام

س: عن سعد ابن عبدالله و الحمیری جمیعاً عن محمد ابن،

ج: عبدالجبار

س: ابی السحبان

ج: محمد ابن ابی السحبان معروف از اجلای طائفه است ایشان یکی از نسخ معروف کتاب صفوان در قم مال ایشان است کلینی هم زیاد دارد، احمد ابن ادریس عن محمد ابن عبدالجبار عن صفوان، این احتمالاً به احتمال بسیار قوی از همین کتاب‌های صفوان باشد، بسیار مرد بزرگواری جلیل القدر است محمد ابن ابی السحبان یا محمد ابن عبدالجبار جزو اجلاست یعنی یأخذ عنهم حالا معیار باشد نمی‌دانم، بفرمایید

س: دوتا یکی اند، محمد ابن عبدالجبار

ج: محمد ابن ابی السحبان یکی است،

س: عن صفوان ابن یحیی

ج: همان کراراً عرض کردم نسخه صفوان است که ایشان آورده، البته این جور جایی که می‌آید که هم صفوان صاحب کتاب است، هم علاء صاحب کتاب است، عادتاً روی مبانی فهرستی دو احتمال است یا از کتاب صفوان، گفتیم سی کتاب در فقه داشته، عده‌اش رسیده یا از کتاب صفوان گرفته که او بالاخره از کتاب نوح گرفته، علاء گرفته، یا مستقیماً از کتاب علاء نسخه صفوان است، چون ما الآن خوانده شد از هشتصدتا حدیث، هشتصد و خرده‌ای حدیث که از علاء هست دویست و خرده‌اش از صفوان است کاملاً واضح است یکی از نسخ بسیار معروف است یکی از افراد بسیار، جزو نسبت به این مشایخ در رتبه بسیار بالای است صفوان ابن یحیی بیاع صابوری بزاز بوده به اصطلاح، بفرمایید

س: و رویته عن ابی رضی الله عن علی ابن سلیمان زراری الکوفی، عن محمد ابن خالد عن العلاء

ج: این یک کمی علو اسناد دارد یک کمی مشکل دارد این نسخه به آن خوبی نسخه‌های دیگر نیست بد نیست علی ابن سلیمان زراری به اصطلاح آن هم عموی چه ابوغالب زراری به نظرم یک کسی باید افتاده باشد در این‌جا این به این به محمد ابن خالد چیز نیست و این احتمالاً علی ابن سلیمان رازی باشد چون زراری بغدادی است، ایشان از محمد ابن خالد نقل، مگر محمد ابن خالد مراد طیالسی باشد و الا محمد ابن خالد برقی بعید باشد بفرمایید این طریق یک کمی واضح نیست،

س: سومین طریق بود

ج: این سوم بود، چهارم؟

س: رویته عن محمد ابن الحسن رضی الله

ج: ابن الولید

س: عن محمد ابن الحسن صفار

ج: صفار

س: عن احمد ابن محمد ابن عیسی عن الحسن ابن علی ابن فضال و الحسن ابن محبوب عن العلاء

ج: این بسیار نسخه‌ای خوبی است

س: از پدرش هم نقل می‌کند

ج: پدر است نسخه پدر است و ابن محبوب این نسخه بهتر، یعنی شما الآن نگاه بکنید مجموعش پنج، شش طریق است نه یک طریق باشد در مجموعه این نسخه مشهوری که در قم در اختیار این‌ها بوده در تمام این‌ها یستحلفون بوده یک نسخه هم مرحوم شیخ طوسی منفرداً از که؟ نه این نسخه حسین ابن سعید در این‌ها نبود، از حسین ابن سعید از صفوان این نسخه در اختیاری، آن‌جا بود اسمش بوده محمد ابن عبدالجبار عن علاء پس در مجموعاً در حدود شش هفت نسخه مشهور این است که یستحلفون است ما اگر باشیم یک دفعه بحث ببینید بلی آقا؟

س: در تهذیب یک سند ما داریم علی ابن حاتم عن علی ابن سلیمان قال حدثنا محمد ابن خالد این‌جا گفته محمد ابن خالد طیالسی است

ج: عرض کردم به برقی نمی‌خورد نه،

س: برگرداندش به طیالسی

ج: آن‌هم علی ابن سلیمان زراری بعید است احتمالاً علی ابن سلیمان رازی نامی همچو،

س: علی ابن سلیمان ابن داود رازی

ج: این است زراری نیست اشتباه

س: روی عنه‌اش فکر کنم از دو نفر است، یکی از ابراهیم ابن محمد، دوتا از آن دارد، یکدانه از محمد ابن ابی هامر،

س: این باید آن رازی باشد بعید است زراری که در بغداد بوده بعید مال ابوغالب زراری که در بغداد بوده خیلی بعید است به آن بخورد،

س: آخر روی عنه‌اش کیست؟

ج: این علی ابن حاتم چون قزوینی است احتمالاً از همین رازی نقل کرده باشد علی ابن حاتم قزوینی علی ابن ابی سهل

س: فکر کنم ابی است، ابی عن علی ابن سلیمان

س: بعد؟

س: بعدش محمد ابن خالد حاجی آقا گفت محمد طیالسی

ج: بلی باید طیالسی باشد علی ای این طریق الآن یک مقداری این طریق مرحوم شیخ صدوق یک مقداری اشکال دارد یعنی خالی از اشکال نیست، و پس بنابراین ببینید ما یک بحثی داریم در درایة الحدیث حدیث مشهور و شاذ بدون شک نسخه مشهور این است روی مبانی درایه، یک بحث دیگر داریم در رجال تقییم حدیث به لحاظ رجال است یعنی آن افرادی را که نقل کردند این‌ها همه‌شان یا بزرگان اند، یک سند حالا فرض کنیم مثلاً توش محمد ابن خالد بود که کان، ثقه است و از بزرگان است لیکن قواعد تحدیث، و طروق دیگر طروق کلاً همه از بزرگان اند و رجالی هستند یعنی خود به اصطلاح این اسانید وثوق عرفی می‌آورد به این‌که این مطلب لا اقل در کتاب علاء موجود بوده یعنی نسخه‌ای

س: یعنی این شهرت نیست، چون که حاجی آقا ریشه‌اش به یک نفر بر می‌گرده، به علاء بر می‌گرده

ج: به کتاب علاء عرض کردم،

س: خب بلی علاء دیگر در واقع شهرتی نمی‌شود

ج: نه نسخه‌ای از کتاب علاء

س: طروق مختلف به امام نرسید فقط یک طریق شد و آن هم طریق علاء شد

ج: چرا؟ خب می‌خواهیم همین را من هم همین را گفتم،

س: این شهرت نیست که،

ج: نه شهرت به نسخه علاء، این نسخه این است یستحلفون این را می‌خواهم بگویم، الآن بحث متن را، می‌خواستم برگشتم باز به بحث متن ما شهرت را در بحث در کتاب علاء داریم الآن بررسی می‌کنیم حالا طریق علاء به امام چه است؟ آن بحث دیگری است انصافش این شواهد یک به لحاظ درایة الحدیث یا علم الحدیث یا معرفة الحدیث حدیث مشهور است به لحاظ رجال اسانید صحیح است و بزرگان اصحاب هستند و به اصطلاح بعضی‌ها صحیح اعلایی است اجلاء طائفه هستند بزرگان طائفه هستند، حالا یک سندش بزرگ، همه‌شان بزرگان هستند یعنی آن علی ابن سلیمان باشد کنار، آن سه‌تا راه دیگر فقط محمد ابن خالد اشکالی به اصطلاح کان ضعیفاً فی الحدیث و الا در بزرگواریش بحثی نیست، و یک نکته دیگر نکته فهرستی است ارزیابی نسخه، یعنی این حدیث را ما از زوایای متعدد یکی از راه قواعد معرفة الحدیث است یکی از راه معرفة مسائل رجال است، یکی از راه مسائل فهرستی و ارزیابی نسخه، نه ارزیابی رجال روات، ارزیابی نسخه اگر بخواهیم ارزیابی نسخه بکنیم انصافاً این نسخه به لحاظ این شواهدی که گفتیم کاملاً قابل قبول است یعنی نکته‌ای یعنی کسانی هستند که مشهور اند به نقل از کتاب علاء،

س: اعتماد کردند

ج: یعنی شواهد خود نسخه حالا غیر از بحث رجالی و نکته‌ای که این‌جا سؤال می‌شود ابتداءً این است آیا ما نیازی به شواهد ارزیابی خود نسخه هم داریم یا نداریم؟ همین که رجالی کافی باشد روی شواهد معرفة الحدیثی مثلاً مشهور باشد کفایت می‌کند عادتاً شواهد رجالی‌اش خود کفایت می‌کند، و شواهد درایة الحدیثی معرفة الحدیثش به عنوان این‌که مشهور است کفایت می‌کند، چرا ما این‌جا شواهد ارزیابی نسخه را مراجعه کردیم چون یک نسخه واحده بود، درش داشت یستحلون، برای این جهت اگر آن نبود که نه، یعنی اگر شیخ یستحلون را نقل نکرده بود ما اصلاً به این شواهد فهرستی مراجعه نمی‌کردیم، روشن شد

س: همه‌اش از این شیخ

ج: روشن شد چه می‌خواهم بگویم اگر مرحوم شیخ یستحلون را نقل نکرده بود ما اصلاً به مباحث فهرستی نمی‌رسیدیم روشن شد،

س: شب

۳۳: ۷: ۱

ج: نه این کار هدف من این بود که ما اگر بخواهیم واقعاً خب این کار کار سنگینی است بخواهیم در کل فقه این را پیاده کنیم خیلی اما با پیشرفت‌هایی که الآن شده امکاناتی که دارد، همین حضرت آقای مختاری یک مؤسسه‌ای چند هزار نفر بگذارند تمام حدیث ما را می‌توانند غربال بکنند ماشاءالله همت خوبی دارد آقای مختاری انصافش الآن برای ما این کار هست لیکن نشده یعنی این فکر نشده، روش بحث نشده همان‌که آن مردک به عمر گفت: اعطیتک سیفی و ما اعطیتک عضدی، عمر معدی کرب

۵: ۸: ۱

می‌زد، کوهان شتر تا شکم شتر می‌آمد به زمین، داد عمر عمر زد آن وسط گیر کرد شمشیر، گفت چرا نشد؟ گفت که خب بازوی

۱۵: ۸: ۱

تو شمشیر من را گرفتید بازوی من را که نگرفتی که، آن بازو هم هست فقط شمشیر نیست، کما سیف عمر لن تخنه مضاربه، ایشان شعر

س: سلیمانی نباشد

ج: بلی

س: چه فایده داشته باشد همان

ج: غرضم این است که

س:

۳۱: ۸: ۱

ج: دقت فرمودید چه می‌خواهم عرض بکنم، این نکته فنی روشن شد، ما در این‌جا اگر این کار شیخ نبود انصافاً به ارزیابی نسخه رو نمی‌آوردیم

س: نیازی نبود،

ج: نیاز، چون ارزیابی معرفة الحدیثی‌اش از یک طرف ارزیابی رجالی از یک طرف، انصافاً نشان می‌دهد در کتاب یستحلفون بوده این شواهد خیلی روشن است اما مشکل فقط یک نسخه است آن هم به ابن فضال پسر از سندی ابن محمد این‌ها هردوش هم به لحاظ مصدر که ابن فضال پسر باشد که عرض کردم خیلی بهش توجه نشد، شیخ آورد به خاطر استیعاب مصادر و سندی ابن محمد هم نگاه کرد ایشان در کتب اربعه در حدود هشتصد و خرده‌ای روایتی که از علاء هست شش‌تایش از ایشان است یعنی یکی روات را حساب می‌کنیم یکی راوی اخیر که حامل نسخه است این دوتا را حساب کردیم دقت کردید یکی خود روات را حساب می‌کنیم یکی آن حامل نسخه، حامل نسخه مثل صفوان است حامل نسخه مثل محمد ابن خالد برقی است این‌ها قابل قیاسی با سندی ابن محمد نیستند دقت کردید پس در مجموعه‌ای شواهد که بهم بریزیم انصافاً در بحث متن همان متن یستحلفون ثابت می‌شود متن یستحلون ثابت نیست این بحثی گفتم امشب تمامش بکنیم که شما راحت بشوید اما،

س: یک نکته‌ای فقط می‌خواستم بگویم و آن این‌که اهمیت متن را اگر بخواهیم برسانیم باید یکی دو موردی را پیدا کنیم که از راه‌های دیگر نشود حل کرد، فقط با طریق متن، این‌جا ما راه‌های دیگر هم داشتم برای یستحلفون را انتخاب کنیم، ولی یک بحث متنی اگر پیدا بکنیم،

س: مؤیدات را

ج: زیاد،

س: این اسنادی که حاجی آقا می‌خواهند فردا شب چون مسأله امشب موضوع چیز دیگر بود

س: ها! باشد

ج: ما امشب یک مقداری، احاطه به جهات فقهی این‌ها شد البته بازهم جهات فقهی‌اش کم شد چون باید جهات فقه اهل سنت و تاریخی یعنی اگر این نکته ثابت بشود که تحلیف گاهی به خاطر یک امر اجتماعی است آن یک جور است، یک گاهی امر شخصی است آن یک جور دیگری است این اگر بتوانیم اثباتش بکنیم،

س: بعضی‌ها ادعا کردند راجع به روایات حضرت امیر که قضا دارد می‌گویند این اعتبار ندارد چون چه بسا به بحث حکومتی می‌رسد

ج: عرض کردم چرا، بعدها بعد از علامه شاید بعد از شهیدثانی باز دیگر کردند که این‌ها اصلاً روایت ضعیف است چون محمد ابن قیس مشترک است چون گفتند چهارتا محمد،

س: شما حل کردید به این معنی که مشترک نیست

ج: ابداً، عبارت نجاشی را خواندیم گفت این‌ها اشتباه کردند،

س: شما با معجم مرحوم آقای خویی ایشان

ج: ایشان مشترک می‌گیرد نه بعد می‌گوید به اصطلاح بین دو نفر است که این‌ها معروف اند یکی محمد ابن قیس اسدی، یکی محمد ابن قیس، نه اسدی نه یکی دیگر، یکی محمد ابن قیس مدنی است یکی هم محمد ابن قیس بجلی، ایشان اشتباه فرمودند نه یکی بیشتر نیست و متأسفانه یک محمد ابن قیس مدنی را نجاشی هم اشتباه کرده مشکل سر این است آنجا را خود نجاشی اشتباه کرده این اشتباه، دو مورد دیگر مرحوم نجاشی دارد،

س:

۳۸: ۱۱: ۱

ج: بلی خیلی کار سنگینی است دو مورد دیگر نجاشی دارد در محمد ابن قیس اسدی گفته ضعیف، لیکن آنها صاحب کتاب نیستند آقایون دیگر اشتباه کردند، آنی که صاحب کتاب است دو نفر هستند آن دو نفر دیگر راوی هستند، نجاشی این‌ها را در آخر عبارت آورده به عنوان استیعاب به عنوان محمد ابن قیس و لنا محمد ابن قیس آخر اسدی و هو ضعیف این‌ها اصلاً راوی نیستند، این‌ها راوی هستند اصلاً کتاب ندارند، اگر مایل هستید البته خب وقت گذشته،

س: حاجی آقای مختاری به عنوان

۱۲: ۱۲: ۱

بحث فهرست در تمیز مشترکات

س: بلی

ج: دقت کردید، در آن‌جا ما روشن کردیم که این دو نفری که آخر عبارت نجاشی و لذا شیخ آنها را ندارد این دوتا راوی هستند، دقت کردید

س: بلی

س: یادداشت کرده، گفته باشد در تمیز مشترکات در بحث فهرستی است،

س: خدا را شکر الحمدلله

ج: وصلی الله علی محمد،

س: خسته نباشید، قربان شما

ج: خیلی روشن می‌کند افق تاریخ را،

س: منتهی فرمودید یکش هم.